جلسه 496

یکشنبه 23/03/89

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این هست که اگر یک فردی از عام خارج شد در زمانی وبعد از گذشت آن زمان شک کردیم که آیا هنوز همان حکم خاص را که در زمان سابق داشت همان حکم را دارد یا آن حکم منتفی شده است و حکم عام در مورد او جاری است؟ مثلا مولا گفت اکرم کل عالم، بعد از مولا پرسیدند عن اکرام زید العالم فی یوم الجمعة، فقال لا تکرمه. در یوم سبت شک می کنیم که آیا هنوز هم اکرام زید عالم حرام هست یا لااقل واجب نیست، یا نخیر، این حکم فقط در روزه جمعه بوده است، و اکرم کل عالم در روز شنبه اقتضاء می کند وجوب اکرام زید عالم را؟

مرحوم شیخ فرموده: باید تفصیل بدهیم بین آن جائی که زمان قید باشد برای عام، یا ظرف باشد برای عام. اگر زمان قید باشد، مولا گفته اکرم العلماء فی کل یوم، که هر زمانی یک فرد مستقلی باشد برای این عام. خب معلوم است تخصیص یوم الجمعة در مورد زید اقتضاء نمی کند عموم اکرم العلماء فی کل یوم نسبت به سائر ایام تخصیص بخورد. اصل عدم تخصیص زائد است. یوم السبت فرد آخری است از این عام. اصالة عدم التخصیص می گوید یک فرد یقین داری تخصیص خورد فردهای دیگر بگو تخصیص نخورده اند.

اما اگر زمان ظرف باشد، مولا بگوید اکرم العلماء دائما، که می شود عموم ولی زمان ظرف است، یا اطلاق که اکرم العلماء. اینجا وقتی که زید را خارج کردند در روز جمعه، فرد عام زید است نه یوم الجمعة. زید فرد عام بود تخصیص خورد. چه یک روز خارج بشود و چه هزار روز، در تخصیص این فرد تأثیر ندارد. خرج من العام هذا الفرد، قلَّ زمان خروجه أو کثر. ولذا در رابطه با زید دیگر به عام نمی شود تمسک کرد. باید برویم سراغ استصحاب حکم خاص. اگر استصحاب هم جاری نمی شد باز به عام رجوع نمی کردیم، می رفتیم سراغ سائر اصول عملیه.

مقصود مرحوم شیخ انصاری از ظرف بودن زمان و یا قید بودن زمان به لحاظ مدلول خطاب است. مدلول خطاب اکرم العلماء فی کل یوم این است که هر روز فرد مستقلی است برای این عام. ولکن مدلول خاب اکرم العلماء یا اکرم العلماء دائما این نیست.

مرحوم آقای خوئی فکر کرده که مرحوم شیخ نظر به مقام ثبوت دارد و مرادش از قید بودن زمان این است که حکم در عام انحلالی باشد. مثلا حرمت وطئ زن در حال حیض، به نظر آقای خوئی چون حکم انحلالی است هر آنی حرمت علیحده دارد. اگر کسی نعوذ بالله مرتکب خلاف شد و یک بار با همسرش در حال حیض جماع کرد، برای آن های بعد باز مکلف است به حرمت وطئ حائض. احکام انحلالیه اند. ولذا به نظر آقای خوئی مقصود مرحوم شیخ از قید بودن زمان این است که حکم انحلالی است. ظرف بودن زمان هم به نظر مرحوم شیخ بر اساس تفسیری که آقای خوئی می کند این است که حکم مجموعی باشد. مثل وجوب امساک در ماه رمضان از اذان صبح تا غروب آفتاب نسبت به هر روز که حساب می کنیم یک وجوب واحد مستمر است به نحوی که اگر یکبار عصیان کرد و مرتکب مفطّرات شد، دیگر وجوب امساک ساقط می شود رأسا. بله در ماه رمضان یک وجوب امساک تأدبی داریم که حکم مستقلی است، اما آن وجوب صوم دیگر ساقط شد، چون وجوب واحد مستمر بود، یک وجوب رفته روی مجموع اجتناب از مفطّرات.

ولکن این خلاف کلام مرحوم شیخ است. ایشان هم در رسائل و هم در مکاسب بحث خیار غبن روشن است که ایشان نظرش به مقام ثبوت نیست به مقام اثبات نظر دارد. بین اکرم العلماء فی کل یوم با اکرم العلماء دائما فرق می گذارد، با اینکه مقام ثبوتشان یکی است. یا مثلا می گوید اگر خطاب عامی اقتضاء کرد حرمت یک فعل را، بعد یک فردی از این خطاب عام خارج شد. در اینجا ایشان فرموده زمان ظرف است. با اینکه خطاب حرمت فعل معمولا خطاب انحلالی است، چون غالبا نواهی انحلالی هستند. نواهی در شریعت که قلّما اتفق که انحلالی نباشند، ما در فقه پیدا نکردیم، فقط در باب صوم هست که آن هم نهی نیست بلکه وجوب صوم است.

به هر حال چه تفسیری که ما می کنیم از کلام مرحوم شیخ که می گوئیم نظر ایشان به مقام اثبات و مدلول خطاب است که در خطاب موضوع را زمان قرار بدهند یا افراد عام قرار بدهند. اکرم العلماء فی کل یوم زمان می شود قید، اکرم العلماء دائما زمان می شود ظرف، یا تفصیل مرحوم آقای خوئی را بگوئیم مرحوم شیخ نظر کرده است به عام و گفته عام علی قسمین.

مرحوم آخوند فرموده: جناب شیخ! چرا فقط نظر می کنی به عام؟ خب خاص هم بر دو قسم است، گاهی زمان در خاص قید است و گاهی زمان در خاص ظرف است. می شود چهار قسم:

قسم اول: این است که عام و خاص هر دو زمان در آنها قید باشد. مثلا اکرم العلماء فی کل یوم، اجماع داریم که لایکرم زید العالم فی کل یوم من ایام هذا الاسبوع.

فرموده: اینجا مرجع عموم عام است.

قسم دوم: این است که زمان برای هر دو ظرف باشد.

مرحوم آخوند فرموده: اینجا هم مرجع استصحاب حکم خاص است. البته به شرط اینکه این مخصص اول ازمنه عام را تخصیص نزند. اگر این مخصص ما اول ازمنه عام را تخصیص زد مرحوم شیخ اشتباه کرده که گفت استصحاب می کنیم حکم خاص را. نه، عموم عام در این فرع محکّم است، منتهی بنا بود زودتر شروع به کار بکند با تأخیر شروع کرد به کار خودش. مثل اوفوا بالعقود، دلیل آمد گفت خیار مجلس در بیع هست، قبل التفرق بیع وجوب وفاء ندارد. خب بعد از تفرق شک می کنیم که آیا هنوز هم خیار و جواز فسخ داریم یا نداریم. مرحوم شیخ می گوید چون اوفوا بالعقود زمان در آن ظرف است دیگر نمی شود به این عام رجوع کرد. خب چرا نمی شود رجوع کرد جناب شیخ!. ما این فرد را که خارج نکردیم، تأخیر انداختیم حکم عام را. چون عام مفادش یک حکم واحد مستمر است. دلیل خیار مجلس که لطمه نمی زند به حکم واحد مستمر، حکم واحد مستمر را دیرتر شروع می کنیم.

برخلاف اینکه مخصص ما در اثناء عام را تقطیع بکند. مثلا لاضرر بعد از علم مغبون به غبن می آید، بنابر اینکه خیار غبن از زمان علم به غبن است نه از زمان بیع، از زمان علم به غبن دلیل لاضرر یا دلیل های دیگر می آید می گوید که فعلا بیع لازم الوفاء نیست، حالا نمی دانیم این خیار غبن علی نحو الفور است یا علی نحو التراخی. اینجا درست است، اینجا دیگر نمی شود حکم واحد مستمر. یک وجوب وفاء مربوط به این یک هفته قبل بود که هنوز تبین غبن نشده بود. اگر بنا باشد یک وجوب وفائی هم بعد از خیار غبن بیاید مثلا یک روز خیار غبن داشتید اعمال نکردید بعد از گذشت یک روز باز وجوب وفاء می آید، می شود دو تا وجوب وفاء. حکم واحد مستمر نمی شود. دیگر نمی شود به اوفوا بالعقود رجوع کرد. چون اوفوا بالعقود می گفت من برایتان در هر عقدی حکم واحد مستمر می آورم. اینکه دیگر حکم واحد مستمر نشد. اگر دو مرتبه بیاید می شود دو تا حکم.

فرض سوم: این است که زمان برای عام قید باشد و برای خاص ظرف باشد. اینجا مرجع عام است چون زمان در او قید است، شک در تخصیص زائد می کنیم به عام رجوع می کنیم. ولی اگر عموم ما به یک نحوی از انحاء مختل شد مرجع استصحاب حکم خاص است. اینی که مرحوم شیخ فرمود در جائی که زمان قید است برای عام اگر عموم عام مختل بود باز به استصحاب حکم خاص رجوع نمی کردیم، این در جائی است که در خاص هم زمان قید باشد، که اگر عموم عام مختل می شد به خاص رجوع نمی کردیم چون زمان در او قید است و وحدت موضوع مختل می شود. عدم وجوب اکرام زید یوم الجمعة غیر از عدم وجوب اکرام زید یوم السبت است، دو تا موضوع هستند. اما در جائی که زمان برای عام قید است و برای خاص ظرف است، اینجا درست نیست بگوئیم که لو اختل عموم العام مع ذلک لم یجر استصحاب الخاص. چرا؟ در خاص زمان ظرف است. ما به احترام عام که اماره است استصحاب جاری نمی کنیم، اگر عموم عام مختل شد خطاب مجمل بود، نه، اینجا ما استصحاب حکم خاص می کنیم، چون زمان برای خاص ظرف است، وحدت موضوع حفظ می شود.

قسم چهار: اینکه زمان برای عام ظرف باشد و برای خاص قید باشد. اینجا است که گفت از آنجا رانده و از اینجا مانده است. نه به عام می شود تمسک کرد در جائی که تخصیص در اثناء باشد، چون زمان ظرف است برای عام، و نه می شود استصحاب کرد حکم خاص را، چون زمان برای خاص قید است. مثل اکرم العلماء، لاتکرم زیدا یوم الجمعة. چه چیزی را استصحاب کنیم؟ استصحاب کنیم عدم وجوب اکرام زید یوم الجمعة را، چه ربطی به یوم السبت دارد؟ به او که نمی شود رجوع کرد. به عام هم بخواهیم عمل کنیم زمان برای خاص ظرف است گفته اکرم العلماء. باید رجوع کنیم به سائر اصول عملیه.

اقول: به نظر ما این مطالب درست نیست. علی أیّ حال مرجع عموم عام است، چه زمان قید باشد و چه ظرف باشد، به هر معنایی که شما قید بودن و ظرف بودن زمان را معنا کنید. چرا؟ برای اینکه زمان ظرف است اصلا به معنای اینکه حکم واحد ثبوتی است. مثل وجوب امساک. مولا به ما گفته أمسک عن الاکل من طلوع الفجر الی غروب اللیل. بعد گفته است که: ذوالعطاش یشرب الماء. اطلاق ندارد، اجماع داریم یا دلیل ما بیش از این اطلاق ندارد که در آن زمان که احساس عطش شدید می کند یشرب الماء. اما بعد از اینکه دیگر احساس عطش شدید نکرد عموم یمسک مرجع است. این فرد ذو العطاش به چه مقدار خارج شد؟ این فرد مطلقا که خارج نشد، بلکه در این زمان عطش شدید خارج شد لا مطلقا. اینکه مصادره است که بگوئید هذا الفرد قد خصص. نخیر هذا الفرد لم یخصص. هذا الفرد إنما قیّد وجوب الامساک فی حقه به این مقدار که در زمان احساس عطش شدید لازم امساک بکند از ماء. بیشتر از این بر پیکر عام ضربه وارد نشد، نه تخصیص بیش از این خورد و نه تقیید. برای چی به عام تمسک نکنیم؟

مقتضای عموم عام این است که او حجت است، چه زمان ظرف باشد و چه قید باشد. اوفوا بالعقود ولو مفادش یک لزوم است در هر عقدی، یک وقت صریحا می گوید که فی کل عقد وجوب واحد مستمر، به مفهوم اسمی این را می گوید، بله آنوقت حق با مرحوم آخوند است که به مدلول اسمی بگوید فی کل عقد وجوب واحد مستمر. حق با مرحوم آخوند است که می گفت که اگر خیار مجلس باشد در اولین زمان عام آمده گفته اثبات می کنم خیار را، خب وجوب واحد مستمر وفاء به عهد با تأخیر آغاز به کار می کند. اما اگر در اثناء دلیل خیار باشد مثل دلیل خیار غبن بنابر اینکه بعد از تبین غبن است، بله اینجا دیگر نمی شود به خطاب یجب لکل عقد وجوب بوجوب واحد مستمر الوفاء بالقعد، بله اینجا ما قبول داریم. اما یک مورد در روایات ما اینجوری پیدا کنید. ما به اطلاق اوفوا بالعقود فهمیدیم این وجوب واحد مستمر است، به مقدمات حکمت فهمیدیم که این وجوب واحد مستمر است. والا خودش که نمی گفت که أنا وجوب واحد مستمر. به اطلاق چون مقید نداشت ما انتزاع کردیم که این وجوب، واحد مستمر است. خب وقتی دلیل منفصل آمد گفت در زمان تبین غبن مغبون می تواند بیع را فسخ کند، شک داریم این خیار غبن فور است یا تراخی است. بعد از انقضاء زمان فوریت عرفیه چرا به اوفوا بالعقود تمسک نکنیم؟ ولو نتیجه اش می شود دو تا وجوب وفاء بشود، مگر اوفوا بالعقود به صراحتش می گفت أنا وجوب واحد مستمر؟ نه، با مقدمات حکمت این را می گفت و مقدمات حکم هم قابل تقیید است. مقید منفصل که آمد کشف کردیم که در مورد بیع الغبن ما یک وجوب وفاء نداریم دو تا وجوب وفاء داریم یکی بل از تبین غبن و یکی هم بعد از انقضاء زمان فوریت در خیار غبن. مشکلی نیست.

سؤال وجواب: ظهور اطلاقی اوفوا بالعقود استمرار وجوب وفاء است چون مقید نبود. حالا که مقید آمد و یک ساعت خارج کرد بیع الغبن را از وجوب وفاء، بعد از گذشت این یک ساعت عموم اوفوا بالعقود می گوید هذا عقد فیجب الوفاء به. ولو یک ساعت پیش خیار غبن بود خب باشد، عقلاء معذور نمی دانند مکلف را در رفع ید از عموم اوفوا بالعقود نسبت به بعد از انقضاء زمان فوریت خیار غبن.

این مطلب اولی است که عرض می کنیم.

مطلب دوم: اینکه مرحوم آخوند فرمود که ما باید در مورد استصحاب حکم خاص نگاه کنیم ببینیم زمان برای خاص قید است یا ظرف است. اگر زمان برای خاص قید است، اصلا استصحاب موضوع ندارد در خاص. اگر زمان ظرف است استصحاب موضوع دارد. اگر عموم جاری نشد استصحاب حکم خاص جاری می شود چون زمان برای خاص ظرف است.

این یک معنای دیگری است برای ظرفیت و قیدیت. این ربطی ندارد به آن چیزی که مرحوم شیخ فرموده است. این یک معنای سومی است غیر از معنای اولی که ما کردیم و غیر از معنای دومی که آقای خوئی ره کرد، بلکه یک معنای سومی است که زمان ظرف باشد یا قید باشد در بحث استصحاب این یک معنای سومی است. آن معنای سوم چیست؟

یک وقت زمان را در حکم شرعی قید نسبت تامه قرار می دهند، می شود الجلوس واجب فی یوم الجمعة، یا در همان مثالی که زدیم اکرام زید حرام فی یوم الجمعة. این فی یوم الجمعة قید برای نسبت تامه است. این اصطلاحا زمان در او ظرف است. همین عام اکرم العلماء فی کل یوم که مرحوم شیخ گفت زمان در او قید است این به لحاظ عموم عام قید است، یعنی هر فردی از ایام روز و ایام هفته و ماه موضوع مستقلی است برای خطاب. و لکن در بحث استصحاب باید ببینیم این زمان که در خطاب اخذ شده است قید نسبت تامه است یا قید موضوع است. اکرام زید حرام فی یوم الجمعة. خب این را که نمی شود استصحاب کرد، چون قید نسبت است. می گوئیم اکرام زید حرام بود در روز جمعه، استصحاب می کنیم که روز شنبه هم اکرام زید حرام است. یکوقت فی یوم الجمعة قید اکرام است، می گوئیم اکرام زید یوم الجمعة حرام، این یوم الجمعة قید اکرام است، این می شود قید موضوع، این می شود زمان قید. آنوقت به شما می گویند اکرام زید یوم الجمعة حرام بود، می خواهی استصحاب کنی برای روز شنبه ثابت کنی که اکرم زیدٍ یوم السبت هم حرام است؟ اینکه دو تا موضوع است. پس اینها با هم خلط شده است. در استصحاب وقتی می گویند زمان اگر قید بود استصحاب جاری نیست، یعنی زمان بیاید قید موضوع قرار بگیرد. اگر ظرف بود استصحاب جاری است یعنی زمان قید نسبت تامه قرار بگیرد. اکرام زید حرام یوم الجمعة، این زمان قید نسبت تامه است ولذا زمان ظرف است. استصحاب در روز شنبه جاری است.

حالا آقای خوئی ره فرموده: اگر حکم انحلالی باشد که هست، اکرام زید یوم الجمعة یک حرمت دارد، اکرام زید یوم السبت هم اگر باشد یک حرمت دیگری است. خب این را که مشهور قبول ندارند، نه مرحوم شیخ قبول دارد و نه مرحوم صاحب کفایه قبول دارد، ولذا در بحث وطئ حائض شک می کنیم بعد از انقطاع دم و قبل از غسل شک می کنیم که حرمت باقی استیا نه، مشهور می گویند استصحاب کنید بقاء حرمت را. چون حکم انحلالی است. فقط آقای خوئی ره اشکال کرده و گفته این استصحاب کلی قسم ثالث است، چون آن فرد از حرمتی که دیروز بود مربوط بود به دیروز، در او که بحثی نیست، او زمان نزول دم بود. الان بعد از انقطاع دم یک فرد دیگری از حرمت است که این مشکوک الحدوث است.

این اشکال آقای خوئی ره است، مشهور قبول نکردند ما هم قبول نکردیم. گفتیم در خطاب عرفا اینها در مقام اثبات یک حکم هستند، یحرم وطئ المرأة حال حیضها. و زمان هم ظرف است نه قید. نگفته الوطئ حال الحیض حرام، حال الحیض نرفته قید وطئ قرار بگیرد. نه، گفته اند وطئ المرأة حرام حال حیضها. این حال حیضها قید نسبت تامه است یعنی زمان ظرف است. ولذا استصحاب جاری می شود. لا تقربوا النساء فی المحیض مفادش این است که یعنی وطئ المرأة حرام حال حیضها، این حال حیضها قید نسبت تامه است از آن تعبیر می کنند که زمان ظرف است، ولذا استصحاب جاری می کنند. این فرق می کند با عموم عام که اکرم العلماء فی کل یوم گفتند زمان قید است برای عام، آن فرقی نمی کرد، در خطاب لحاظ شده است کل یوم، چون در خطاب کل یوم لحاظ شده است لذا زمان قید است برای عام. اما در استصحاب مهم این است که این زمان را قید نسبت تامه قرار بدهند یا قید موضوع قرار بدهند. اینها با هم فرق می کند. اگر قید موضوع قرار بدهند در این صورت است که نمی شود استصحاب کرد. اگر بگویند اکرام زید یوم الجمعة حرام نمی شود استصحاب کرد، چون موضوع شد اکرام زید یوم الجمعة.

این هم راجع به این مطلب.

یک بحثی هم عرض کنم: مرحوم آقای صدر برای این بحث که عام مرجع هست که خود آقای صدر هم معتقد است عام مرجع است مطلقا، کما اینکه آقای خوئی هم نظرش در اصول این است که عام مرجع است مطلقا سواء کان الزمان ظرفا له أو قیدا، ولو در بحث خمس نظر مرحوم شیخ را مطرح کرده و پذیرفته، ولی آن بحث خمس اشتباه است، نظر ایشان همین است که عام مرجع است مطلقا سواء کان الزمان ظرفا أو قیدا. در بحوث یک مثالی می زند که ما در آن مثال مناقشه داریم:

یک پیرزنی تا جوان بود این زیور آلاتش مؤونه اش بود، حالا دیگر پیر شده و این النگوهایش هم به دستش کوچک شده، این اصلا از اینها استفاده نمی کند، خرجت عن کونها مؤونة. اختلاف است، بعضی ها مثل حضرت امام ره می گویند باید فورا خمس اینها را بدهند، البته امام می گوید به شرط اینکه هدیه نباشد چون هدیه خمس ندارد، اما اینها اگر هدیه نبوده و این خانم خودش کارمند بوده با حقوقش رفته طلا خریده، تا از این طلاجات بی نیاز شد لازم هم نیست بفروشد تا بی نیاز شد باید فورا خمس بدهد. آقای صدر فرموده این بخاطر این است که الخمس فی کل ما افاد الناس، یک خاصی داریم که لا خمس فی المؤونة. بعد از اینکه این حلیّ این مرأة دیگر مؤونه بودنش از بین رفت و دیگر مؤونه نیست مدعا این است که مرجع عموم عام است، الخمس فیما افاد الناس ولو زمان برای آن عام ظرف است، چون امام ره هم نظرش این است که زمان برای عام ظرف هم باشد باز به عام باید رجوع کرد. رجوع می کنیم به الخمس فیما افاد الناس.

در بحوث گفته این مثال مربوط به همین بحث می شود. کسانی که می گویند اگر زمان در عام ظرف بود دیگر رجوع نکنید به عموم عام مثل مرحوم شیخ، اینها راحت هستند، اینها استصحاب می کنند عدم خمس در این حلیّ را.

اقول: به نظر ما این مثال ربطی به بحث ندارد. این مثال از آن مثال هایی است که واضح است که باید رجوع به عام کرد. اگر عامی باشد که الخمس فیما افاد الناس، لاخمس فی المؤونه هم آمد او را تخصیص زد، بعد از ارتفاع عنوان مؤونه باید به این عام رجوع کرد. چرا؟ برای اینکه این بحث ربطی به مقام ندارد. این بحث مثل این می ماند که مولا گفت اکرم کل عالم، لاتکرم العالم الفاسق، آقا این زید با سواد بود اما تقوی نداشت، عالم فاسق بود. شب احیائی شد پای منبر یک بزرگی نشست منقلب شد، شد عالم عادل. معلوم است باید رجوع کنیم به اکرم کل عالم، چون فرد خارج نشده است. بحث مقام جائی است که فرد خارج می شود در یک زمانی، بعد در زمان متأخر نمی دانیم چه بکنیم. اما اینجا فرد خارج نشده، عنوان خارج شده. عنوان عالم فاسق. این عنوان هم تمام شد. إن تبدل هذا العنوان الی عنوان العالم العادل. این آقای زید تا حالا عالم فاسق بود از دیشب شده عالم عادل، تمام شد رفت، شکی نیست که باید به اکرم کل عالم رجوع کنیم. ما نحن فیه هم همین است. تا حالا این حلیّ مؤونه بود لاخمس فی المؤونة. دیگر بعد از این مؤونه نیست، لاخمس فی المؤونه رفت الخمس فی کل فائدة شاملش می شود.

سؤال وجواب: شک می کنیم که آیا لاتکرم العالم الفاسق که گفت شاید یک تخصیص دیگری هم خورده، مثلا لاتکرم العالم الذی سبق منه الفسق، شاید او هم هست. شک می کنیم یقین که نداریم. ولی اصالة العموم می گوید عالم فاسق ظهور دارد در فاسق فعلی، او خارج شد بقیه داخلند. اینها هم ظاهر لاخمس فی المؤونه مؤونه فعلیه است، این هم دیگر مؤونه فعلیه نیست. ما کان مؤونة سابقا فلاخمس فیه دلیل ندارد. ظاهر لاخمس فی المؤونه این است که مؤونه فعلیه خمس ندارد، این هم که مؤونه فعلیه نیست، رجوع می کنیم به الخمس فیما افاد الناس.

ولذا فتوای امام ره فتوای دقیقی هست، بزرگانی از معاصرین مثل آقای زنجانی هم همین نظر را دارند. منتهی یک اختلافی دارند. آقای زنجانی می گوید خب این زن از زیور آلات بی نیاز شده می فروشد خرج زندگی اش می کند، این مؤونه است عرفا. امام می فرماید نه، حلیّ را می فروشد که خرج زندگی اش کند، آن زمانی که از دستانش در آورد دارد می رود بفروشد و هنوز خرج مؤونه نکرده، در این یک ساعت این مؤونه نیست.

نگوئید آقا یک سال مهلت هست. نه، یک سال مهلت برای حدوث ربح است. آن ارباح سنة یک سال مهلت دارد. اینکه ارباح سنه نیست، این را ده سال است که دارد. ولذا الان در این یک ساعت مؤونه نیست ربح سنه هم که نیست فورا باید خمسش را بدهد. آقای زنجانی می گوید نه، عرفا این مؤونه است، تا آخر سال اگر نیاز دارد عرفا مؤونه است.

ما یک وجهی ذکر کرده ایم برای اینکه ما کان مؤونة سابقا فلاخمس فیه، که آن وجه را انشاءالله فردا عرض می کنیم.